



بررسی شخصیت‌های منظومه‌های حماسی بهمن‌نامه، کوش‌نامه، فرامرزنامه و گرشاسب‌نامه* بر اساس نظریات انسان‌شناسی کارل راجرز و آبراهام مزلو

رضا اشرف‌زاده^۱

استاد تمام دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور

زهرا عباسی^۲

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

چکیده

روش‌فکران و اندیشمندان مکتب‌های مختلف در دنیا به قصد ترسیم و شناخت شخصیت انسان در بُعدهای مختلف مؤلفه‌هایی را ارائه کرده‌اند. آبراهام مزلو از پایه‌گذاران روانشناسی انسان‌گرا، برای انسان کامل مورد نظر خود که از آن به «فرد خود شکوفا» تعبیر می‌کند، ویژگی‌هایی را عرضه می‌کند که طبق دیدگاه وی، در مورد بیشتر افراد موفق مصداق دارد. در آثار حماسی به علت نفس حماسه با شمار بالایی از افراد موفق روبه‌رو هستیم؛ مخصوصاً در بهمن‌نامه، کوش‌نامه، فرامرزنامه و گرشاسب‌نامه که عناصر اصلی ویژه افراد خودشکوفای مزلو، در اندیشه‌ها، رفتار و گفتار آنها قابل ارزیابی است. در آغاز این مقاله «آبراهام مزلو» و «کارل راجرز» به همراه نظریاتشان معرفی می‌شوند و آن‌گاه در قسمت اصلی مقاله به توصیف و تحلیل شخصیت‌های بارز در آثار حماسی ذکر شده می‌پردازیم. در واقع در این پژوهش از شخصیت‌های داستان‌های حماسی به عنوان الگوی ایرانی برای نظریه مزلو و راجرز نام برده می‌شود و با نمونه‌هایی از متن داستان‌های حماسی که نام برده شد؛ مستند شده‌است. به نظر می‌رسد که نظریات اشاره شده فقط متعلق به سده بیستم میلادی نیست و حتی در قرن‌های دور هم کارایی و کاربرد داشته‌اند. خالق آثار مورد بررسی در ترسیم شخصیت‌های داستانی، به امورات و نیازهای آن‌ها همواره توجه داشته و شخصیت‌های اصلی داستان که به نوعی دارای نیروهای خارق‌العاده هم هستند، به آن اصل خود شکوفایی دست یافته‌اند.

واژه‌های کلیدی: آبراهام مزلو، کارل راجرز، بهمن‌نامه، کوش‌نامه، فرامرزنامه، گرشاسب‌نامه.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۲۶

¹ E-mail: dr.rashrafzade2000@gmail.com

(نویسنده مسئول)

² E-mail: abbasiliterature97@gmail.com



Exploring the Characters of the Epic Poems *Bahman Nameh*, *Koush Nameh*, *Faramarz Nameh*, and *Garshasb Nameh* *

Based on Anthropological Theories of Carl Rogers and Abraham Maslow

Reza Ashrafzadeh ¹

Full Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University of Neishaboor

Zahra Abbasai ²

Ph.D. Graduate in Persian Language and Literature, Islamic Azad University of Mashhad

Abstract

Intellectuals and thinkers from different schools in the world have presented some criteria in order to describe and identify human character from different aspects. Abraham Maslow who is one of the founders of humanistic psychology introduces some features for the ideal self that is called “self-actualization” in his theory, and according to his viewpoint, such features are evident in most of accomplished people. In the epic works, we deal with many victorious characters; particularly in *Bahman Nameh*, *Koush Nameh*, *Faramarz Nameh*, and *Garshasb Nameh* in which Maslow’s self-actualization is evident in the thoughts, behavior, and speech of the characters. At the outset of this article, Abraham Maslow and Carl Rogers are introduced along with their theories, and then in the main section of the study we describe and analyze noticeable characters in the above epic works. In fact, in this research, characters of the Persian epic tales are regarded as an Iranian model for the theory of Maslow and Rogers and there is reference to samples of the abovementioned epic tales. It seems that the aforementioned theories are not associated only to the twentieth century and they were effective and applicable even far centuries ago. The creators of the epic works reviewed in this study have always paid attention to the measures and needs of the personalities and the main characters in the tales having sort of extraordinary power achieve the principle of self-actualization.

Keywords: Abraham Maslow, Carl Rogers, Bahman Nameh, Koush Nameh, Faramarz Nameh, Garshasb Nameh

* Received: 6, Apr., 2018; Accepted: 17, Nov., 2018

¹. Email: dr.rashrafzade2000@gmail.com, (Corresponding Author)

². E-mail: abbasiliterature97@gmail.com

مقدمه

نگریستن به آثار ادبی گذشته، از زاویه موضوعات و نقد ادبی معاصر، راهیست که باعث می‌شود پژوهش‌گران به قدرت و توانمندی بزرگان ادب فارسی آگاهی پیدا کنند و به این نکته پی ببرند که هر چند خاستگاه نقد ادبی معاصر، مغرب زمین است، اما در ادبیات شرقی بخصوص ایران زمین، اصول و قواعدی حاکم بوده‌است که بعضی از آن‌ها در سال‌های اخیر، اما در شکل و قالب دیگری با عنوان نقد ادبی جدید به جهانیان عرضه می‌شود. از دیگر سو، باعث می‌شود تا ارزش و ماندگاری این آثار بیش از پیش آشکار شده و نیز گامی برای برقراری پیوند ادبیات معاصر و سنتی برداشته شود.

حماسه نوعی شعر وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی، مردانگی‌ها، افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد؛ به نحوی که مظاهر مختلف زندگی آنان را شامل شود. «شعر حماسی به این دلیل از جالب‌ترین و ارزشمندترین انواع سخن منظوم به حساب می‌آید که به منزله‌ی آینه‌ای است که تصویر بزرگی‌ها، منش‌های نیک، سنت‌ها و پایبندی‌های اخلاقی آن ملت‌ها را در آن‌ها می‌توان مشاهده کرد» (رزمجو، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۴). در آثار حماسی بهمن‌نامه، کوش‌نامه، فرامرزنامه و گرشاسب‌نامه، فقط با یک نوع داستان سر و کار نداریم؛ بلکه با مجموعه‌ای از داستان‌ها روبه‌رو هستیم که به یک وحدت و انسجام کلی رسیده‌اند. برخی داستان‌ها گاه به صورت مستقل وجود دارند همچون داستان «بهمن» یا «گرشاسب».

مهم‌ترین عناصر داستان عبارتند از: شخصیت، پیرنگ، درون‌مایه، موضوع، صحنه، فضا و زاویه دید. با توجه به اهمیت شخصیت و نقش پایه‌ای آن در توسعه و پیشبرد حوادث و طرح داستان، موضوع این مقاله به بررسی شخصیت‌های منظومه‌های حماسی: بهمن‌نامه، کوش‌نامه، فرامرزنامه و گرشاسب‌نامه بر اساس نظریات انسان‌شناسی کارل راجرز و آبراهام مزلو است.

آثار حماسی ما از بسیاری جهات در ادبیات ما اثری منحصر به فرد دارند. می‌توان گفت که در ادبیات فارسی، آثار حماسی چون: بهمن‌نامه یا کوش‌نامه و گرشاسب‌نامه از نخستین کتاب‌هایی هستند که به طور جدی به شخصیت‌های داستانی و جزئیات آن‌ها توجه کرده‌اند. شاهان و پهلوانان شخصیت‌های جدی و موثر حماسه‌اند. خالق آثار حماسی در هنگام خلق اثر حماسی خود، هم بر زبان و تکنیک و هم بر نحوه پردازش و فضای حماسه و داستان و قهرمانان آگاهی داشته‌اند. آنان به قهرمانان داستان‌های خود عشق می‌ورزند و توجه و دقت فراوانی در پردازش و ریز کردار آن‌ها دارند. تحقیق حاضر بر نظریه انسان‌گرایی تکیه دارد؛ انسان‌گرایی^۱ نظامی فکری است که در آن تمایلات و ارزش‌های انسان در درجه اول اهمیت قرار دارند. رویکرد انسان‌گرایی به شخصیت، بخشی از جنبش انسان‌گرایی در روان‌شناسی است که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکوفا شد. اصطلاح روان‌شناسی انسان‌گرا^۲، ابتدا توسط گوردون آلپورت در سال ۱۹۳۰ به کار برده شد (سرمدی، ۱۳۸۲: ۹۵). روان‌شناسی انسان‌گرا به این معناست که خود ما کیفیت هستی خود را شکل می‌دهیم. به این ترتیب که انتخاب‌های آگاهانه‌ای می‌کنیم، اراده خود را به کار می‌گیریم و آینده را در نظر داریم. بنابراین هر فردی مسئولیت زندگی خود را بر عهده دارد. در قلمرو علم روان‌شناسی به روان‌شناسی انسان‌گرا، عنوان نیروی سوم داده‌اند. این عنوان، «روان‌شناسی انسان‌گرا» را در مقابل دو نیروی اصلی در روان‌شناسی معاصر؛ یعنی «روانکاوی» و «رفتارگرایی» قرار می‌دهد. روان‌شناسی انسان‌گرا اهمیتی را که روانکاوی برای جنبه‌های ناهشیار زندگی روانی قائل است، مردود می‌شناسد و در ضمن تأکید رفتارگرایی بر جنبه‌های آموخته شده رفتار را نمی‌پذیرد. هر چند روان‌شناسی انسان‌گرا ممکن است، قبول داشته باشد که ما انگیزه‌ها و عادات ناهوشیار داریم، ولی معتقد است که این انگیزه‌ها بر ما تسلط ندارند؛ ما می‌توانیم با اظهار وجود به عنوان موجودی هوشیار، خود را از زنجیره اسارت مسائل روانی برهانیم (برونو، ۱۳۷۰: ۱۵۸).

^۱ Humanism

^۲ Humanistic Psychology

پیشینه پژوهش

در حوزه آثار حماسی بهمن‌نامه، کوش‌نامه، فرامرزنامه و گرشاسب‌نامه و شخصیت‌های آن بر اساس نظریه مزلو و کارل راجرز تاکنون پژوهشی انجام نگرفته است. اما نظریه «خود شکوفایی» مزلو و راجرز، مبنای تحقیق در دیگر متون ادب فارسی شده است که به مهم‌ترین موارد اشاره می‌شود:

ظهیری ناو و همکاران (۱۳۸۷) در پژوهش خود به بررسی تطبیقی انسان کامل در مثنوی و الگوهای ارائه شده از سوی مزلو پرداخته‌اند.

فقیهی و رفیعی (۱۳۸۷) معتقد است: انسان‌شناسی برای علوم انسانی زیربناست و شکل‌گیری هر دانش مرتبطی با انسان، نیازمند مطالعه انسان و دست‌یابی به نگرش در این زمینه است. تفاوت نگرش‌ها در شناخت انسان باعث می‌شود نظریه‌های علمی متفاوتی در حوزه دانش‌های انسانی به وجود آیند. تفاوت دیدگاه‌های انسان‌شناختی حتی در یک شاخه علمی مانند روان‌شناسی باعث شده است اختلاف در نظریه‌های مربوط به شخصیت و بهداشت روان آدمی به وجود آید؛ حتی روان‌شناسان یک مکتب با یکدیگر تفاوت نظر دارند.

بهره‌ور (۱۳۸۸) زندگی و افکار مولانا را نمود شرقی - اسلامی نظریه مزلو، به ویژه تجربه اوج و رسیدن به خود شکوفایی می‌داند.

شریعت‌باقری (۱۳۹۱) معتقد است که نظریه انسان کامل مولانا و شخصیت و خودشکوفای مزلو با وجود شباهت‌های بسیار، دو تفاوت عمده باهم دارند: ۱. دیدگاه مزلو براساس «روان‌شناسی بودن» شکل گرفته است و دیدگاه مولانا را «روان‌شناسی باحق بودن» می‌توان نامید. ۲. مزلو بر این جایی و اکنونی زیستن تأکید دارد، اما نگاه مولانا فراتر از زمان و مکان است.

باقری‌خلیلی و محرابی‌کالی (۱۳۹۰) در پژوهش خود ابیاتی را که حافظ با آوردن تخلص و یا فعل و ضمیر اول شخص از خود سخن گفته، براساس نظریه مزلو مورد بررسی

قرار داده‌اند و دو مؤلفه از ویژگی‌های افراد خود شکوفا را - یعنی درک بهتر واقعیت و پذیرش خود، طبیعت و دیگران - دال بر شخصیت متعالی و خود شکوفای حافظ دانسته‌اند. نوروزی و همکاران (۱۳۹۱) به بررسی شخصیت بهرام در هفت پیکر نظامی بر اساس نظریه خود شکوفایی پرداخته‌اند و معتقدند که اساس تفکر نظامی در هفت پیکر، کمال و تعالی شخصیت بهرام است؛ اما به کمال پُر رنج، بلکه کمالی توأم با راحتی و شادمانی.

شخصیت و شخصیت‌پردازی

برای خلق هر اثر داستانی، نخستین عنصری که ضروری است، شخصیت داستانی است که اگر وجود نداشته باشد، ماجرابی اتفاق نخواهد افتاد. شخصیت به همراه پیرنگ محوری‌ترین و مهم‌ترین عناصر داستانی به شمار می‌آیند: «شخصیت‌ها را باید پایه‌هایی دانست که ساختمان یک اثر بر روی آن ساخته می‌شود. هر قدر این پایه‌ها با استحکام‌تر باشند، بنا محکم‌تر و پایدارتر و از گزند زمانه مصون‌تر خواهند ماند» (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۱۷). شخصیت‌پردازی یکی از مهم‌ترین ارکان طرح و تکوین داستان است. به همین دلیل ناقدان و صاحب‌نظران حوزه ادبیات داستانی برای شخصیت به عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر داستان اهمیت خاصی قائل‌اند. یکی از ویژگی‌های هر اثر حماسی، داستانی بودن آن است و داستان تصویری است عینی از چشم‌انداز و برداشت شاعر یا نویسنده از زندگی. هر شاعری فکر و اندیشه معینی درباره زندگی دارد و نحوه برخوردش با زندگی، فلسفه زندگی او را ترسیم می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۶۲). هر اثر حماسی دارای عناصر و قسمت‌های متفاوتی است که شخصیت از مهم‌ترین بخش‌هاست. در بحث از شخصیت گفته‌اند: افراد داستان که تقریباً همه کاره داستان هستند و عمل با وجود آنها به وجود می‌آید و فضا و مکان و زمان به سبب بودن و فعالیت آنها مفهوم پیدا می‌کند (عبداللهیان، ۱۳۸۰: ۳۲). از دیدگاه گوردون آلپورت: «شخصیت سازمان‌پویایی از سیستم‌های روانی تنی فرد است که رفتارها و افکار خاص او را تعریف می‌کند» (راس، ۱۳۷۳: ۱۸). مان از جنبه دیگر می‌نگرد و می‌گوید: «شخصیت هر فرد همان الگوی کلی یا همسازی ساختمان

بدنی، رفتار، علائق، استعدادها، توانایی‌ها، گرایش‌ها و صفات دیگر اوست» (کریمی، ۱۳۷۸: ۷). در مورد شخصیت در داستان‌های حماسی رضا براهنی می‌گوید: «شبه شخصی است تقلید شده از اجتماع که بینش جهانی نویسنده بدان فردیت و تشخیص بخشیده است» (براهنی، ۱۳۶۲: ۲۴۵). در همین مورد یونسی معتقد است: «کارا کتر عبارت است از مجموعه‌ی غرایز و تمایلات و عادات فردی، یعنی مجموعه‌ی کیفیات مادی و معنوی و اخلاقی که حاصل عمر مشترک طبیعت انسانی و اختصاصات موروثی و طبیعی اکتسابی است و در اعمال و رفتار و گفتار و افکار فرد جلوه می‌کند و وی را از دیگر افراد متمایز می‌سازد» (یونسی، ۱۳۸۳: ۲۷۵). گاه شخصیت‌های داستان‌های حماسی را حتی بهتر از اشخاص دور و برمان می‌شناسیم. دلیلش آن است که در داستان‌های حماسی، خصوصاً شاهنامه شخصیت به طور معمول بزنگاه زندگی تصویر می‌شود که در نهایت به آشکار شدن هر چه بیشتر ویژگی‌های درونی او می‌انجامد (عبداللهیان، ۱۳۸۰: ۸۵). از چهره‌هایی که به بررسی شخصیت‌ها پرداخته‌اند، می‌توان به «آبراهام مزلو» و «کارل راجرز» اشاره کرد.

آشنایی با مزلو و سلسله مراتب نیازها^۱ از دیدگاه او

در تاریخچه روان‌شناسی، پس از دیدگاه رفتارگرایی^۲ و روان‌کاوی^۳، مکتب روان‌شناسی انسان‌گرا^۴ به نام «نیروی سوم» و جایگزین آن دو به شمار می‌آید. کارل راجرز و آبراهام مزلو از بزرگان این مکتب‌اند. به باور راجرز آدمیان دارای نیروی انگیزشی مشترکی‌اند که با ادراک آگاهانه خویش می‌توانند همه ظرفیت خود را از قوه به فعل برسانند (شولتز، ۱۳۸۳: ۴۱-۴۰). مزلو بنیانگذار و پدر معنوی جنبش انسان‌گرایی در روان‌شناسی است. او روان‌کاوی و رفتارگرایی را به دلیل پرداختن به بدترین حالت‌های انسانی یعنی روان‌رنجوری و روان‌پریشی و عدم توجه به عواطف انسانی مثبت و مفید، مورد انتقاد قرار

^۱ hierarchy of needs

^۲ behaviorism

^۳ psychoanalysis

^۴ humanism

می‌دهد. نظریه شخصیت مزلو از مطالعه افراد دارای اختلال‌های هیجانی به وجود نیامده است، بلکه در نتیجه سال‌ها مطالعه بر روی سالم‌ترین شخصیت‌ها، نظریه شخصیت خاصی تکوین یافته که می‌توان آن را نظریه انگیزش^۱ نامید؛ نظریه‌ای که انگیزش محور و پایه اصلی آن است (همان: ۳۵۶). او در شمار مهمترین نظریه پردازان «نهضت توانایی‌های انسان»، این دیدگاه را با عنوان «نیروی سوم» در روان‌شناسی آمریکا معرفی کرد (هربرت، ۱۳۸۲: ۹۴).

مزلو برای مطالعه‌ی خود در مورد انسان سالم، کامل و خود شکوفا، ۳۸ چهره تاریخی و مشهور را در نظر گرفت. در جامعه آماری او چهره‌هایی شاخص چون: آبراهام لینکلن^۲، والت ویتمن^۳، لودویک وان بتهوون^۴، آلبرت انیشتین^۵، الینور روزولت^۶ و توماس جفرسون^۷ به چشم می‌خورد. او معتقد بود که همه این افراد به خود شکوفایی رسیده‌اند (همان: ۹۴). مزلو در راستای تعیین مراحل رشد و روند تکامل نیازها، سلسله مراتب پنج گانه‌ای برای نیازهای آدمی در نظر می‌گیرد که به شکل هرم، می‌توان نیازهای زیستی و جسمانی را در پایین و نیاز به خودشکوفایی^۸ را در بالای آن قرار داد. این مراتب در برگیرنده امنیت، تعلق، عشق و احترام است (مزلو، ۱۳۷۲: ۸۴-۷۰).

^۱ motivation

^۲ Abraham Lincoln

^۳ walt Whitman

^۴ Ludwing van Beethoven

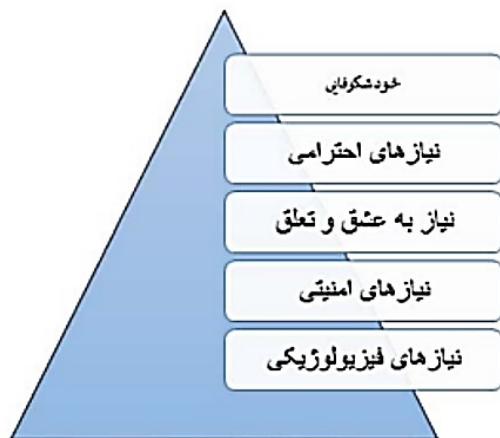
^۵ Albert Einstein

^۶ Eleanor Roosevelt

^۷ Thomas Jefferson

^۸ self-actualization

(مزلو، ۱۳۷۲: ۷۰-۸۲).



هرم سلسله مراتب نیازهای مزلو

در سلسله مراتب نیازهای مزلو، نیازهای رده‌های پایین نیازهای انگیزشی بوده و قبل از نیازهای رده‌های بالا، حداقل تا حدودی باید برآورده شوند تا نیازهای سطح بالا ظاهر شوند. برای مثال تا گرسنگی و یا وحشت فرد کم یا رفع نشود، در او نیاز به عشق و تعلق به وجود نمی‌آید. همچنین در سلسله مراتب نیازها، نیازهای رده‌های پایین‌تر، قوت، توانایی و اولویت بیشتری دارند و نیازهای رده‌های بالاتر ضعیف‌تر هستند. او نیازهای برخاسته از خودشکوفایی را در شمار «نیازهای بودن» و تجارب والای زندگی و بقیه را «نیازهای کمبود» می‌نامد که شرایط و امکانات لازم را برای خود شکوفایی افراد در اختیار آنان نمی‌گذارد (هربرت، ۱۳۸۲: ۹۴). به نظر مزلو انسان دارای نیازهای است که همه غریزی ذاتی و دارای یک نظام سلسله مراتبی هستند و ارضای نیاز قبلی، همیشه نسبت به نیاز بعدی اولویت دارد. این نیازها همان‌گونه که اشاره شد به پنج گروه تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

- ۱) نیازهای فیزیولوژیکی؛ مثل: آب، اکسیژن، غذا، غریزه جنسی و
- ۲) نیازهای امنیتی؛ مثل: امنیت، نظم و پایداری.
- ۳) نیازهای مربوط به احساس مالکیت، عشق، محبت، دوست داشتن، دوست داشته شدن و

۴) نیازهای مربوط به عزت نفس؛ مثل: شایستگی، تأیید احترام و... .

۵) خودشکوفایی (پارسا، ۱۳۸۸: ۳۲).

«بالاترین نیاز در سلسله مراتب مزلو یعنی خودشکوفایی، حداکثر تحقق و رضایت خاطر از استعدادها، امکانات و توانایی‌های ما را در بر می‌گیرد» (شولتز و شولتز، ۱۳۷۷: ۳۴۶). مزلو معتقد است که برای درک ماهیت انسان باید نمونه‌هایی از انسان‌ها را که خلاق‌ترین، سالم‌ترین و رشد یافته‌ترین افراد باشند، مورد مطالعه قرار دهیم. وی بعد از تحلیل کلی، مهم‌ترین ویژگی‌های افراد خودشکوفای را چنین بیان می‌کند: ۱) درک بهتر واقعیت و برقراری رابطه سهل‌تر با آن. ۲) پذیرش (خود، دیگران و طبیعت). ۳) خود انگیختگی، سادگی و طبیعی بودن. ۴) مسئله‌مداری. ۵) کیفیت کناره‌گیری، نیاز به خلوت و تنهایی. ۶) خودمختاری، استقلال، فرهنگ و محیط. ۷) استمرار تقدیر و تحسین. ۸) تجربه عرفانی و تجربه اوج. ۹) حس همدردی روابط بین فردی. ۱۰) بی‌تعصبی. ۱۱) تشخیص بین وسیله و هدف. ۱۲) شوخ طبعی فلسفی و غیر خصمانه. ۱۳) خلاقیت. ۱۴) مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۱۶).

«با آنکه مازلو دریافت که شمار اندکی از افراد جامعه (حتی کمتر از یک درصد) به خود شکوفایی دست می‌یابند؛ با این حال خوش‌بینی خود را در این باره که مردم بیشتری می‌توانند به وضع مطلوب انسان کامل برسند، حفظ کرد» (شولتز، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

نظریه انسان‌شناسی کارل راجرز^۱

کارل راجرز روانشناس برجسته آمریکایی است؛ او در آغاز کارش از شیوه‌های سنتی روان‌درمانی و روانشناسی بالینی در فعالیت‌های درمانی‌اش استفاده می‌کرد؛ بدین معنی که آزمون‌های شخصیت و تشخیص را به کار می‌بست و برای نیل به تغییر رفتار به توصیف و دگرگون‌سازی محیط مبادرت می‌ورزید. سرانجام وی در ۱۹۵۱ به روش درمان غیر مستقیم متوسل شد. او در نگرش جدید خود بر دنیای ذهنی و خصوصی فرد و بر

^۱ Carl Rogers

استعدادهای بالقوه او برای رشد و بر کیفیت رابطه مشاوره‌ای تأکید کرد. یک جهت‌گیری مبتنی بر پدیده‌شناسی، اصالت وجود و اصالت فرد است که این ایمان عمیق او را به انسان و به استعدادهای ذاتی او برای رشد و تکامل نشان می‌دهد. راجرز در نظریه خود وجود یک نیروی انگیزشی را در انسان مسلم فرض می‌کند که به عقیده او همان تمایل ذاتی ارگانیزم است برای رشد و توسعه همه استعدادهایش که در شرایط معینی شکوفا می‌شود (راجرز، ۱۳۸۲: ۱۱۸). راجرز در تدوین نظریه‌اش از افکار معاصران خود نیز بهره فراوان برده‌است؛ از آن جمله جان دیوی. بر اساس فلسفه جان دیوی، انسان قادر است از طریق خود‌شناسی خود را آن‌طور که می‌خواهد، بسازد. نظریه راجرز دارای دیدگاه «پدیده‌شناسی» است. در پدیده‌شناسی اعتقاد بر این است که گرچه دنیای واقعی ممکن است موجود باشد ولی موجودیت آن را نمی‌توان مستقیماً شناخت یا تجربه کرد؛ بلکه می‌توان بر اساس ادراکات فرد از جهان این موجودیت را تصور و دریافت کرد. انسان فقط بر اساس ادراکاتش از اشیا و امور و بر اساس تصورش از آنها رفتار خواهد کرد. راجرز هنگامی که درباره مرجع قیاس درونی بحث می‌کرد، در واقع دیدگاه پدیده‌شناسی را بکار می‌برد. به طور کلی، نظریه راجرز از نظر تکامل به سه دوره تقسیم می‌گردد: (۱) دوره درمان غیر مستقیم. (۲) دوره درمان بر طبق انعکاس مطالب. (۳) دوره درمان تجربی.

ناهمخوانی و ناهماهنگی خویشتن در نظریه راجرز

به نظر راجرز، فرد همه تجارب خویش را با خودپنداره‌اش مقایسه می‌کند. در واقع افراد تمایل دارند به گونه‌ای رفتار کنند که با خودپنداره آن‌ها همخوانی داشته باشد. هنگامی که بین خودپنداره و تجربه واقعی اختلاف وجود داشته‌باشد، فرد ناهمخوانی را تجربه می‌کند. برای مثال، اگر خود را فردی عاری از نفرت بدانید، ولی نفرت را تجربه کنید، دچار حالت ناهمخوانی می‌شوید. تجربه‌ها احساس‌های ناهمخوان تهدید کننده‌اند و باعث تنش و اضطراب فرد می‌شوند (همان: ۱۵۲).

در صورت بروز چنین ناهمخوانی و تضادی، فرد از خود واکنش دفاعی نشان می‌دهد. راجرز در این زمینه دو روند دفاعی مهم را ذکر می‌کند که یکی از آن‌ها، تحریف کردن^۱ به معنای تجربه‌ای است که با خودپنداره شخص در تضاد است و دیگری، انکار آن تجربه است. در روند تحریف کردن، ذهن به تجربه متضاد اجازه می‌دهد تا به ضمیر خود آگاه بیاید. البته باید چنان مسخ شده باشد که با خودپنداره فرد هماهنگ شود؛ برای مثال، اگر شخصیتی حماسی چون رهام در شاهنامه فردوسی خودپنداره‌اش آن است که پهلوانی برتر است اما در نبردها کاملاً با تصورش از خود تفاوت دارد. برای توجیه این تعارض، چنانچه شکستش را از خود پنداره دور کند و به رقیبان و قدرت آن‌ها و عوامل بیرونی ربط دهد؛ حالت اول از روبه‌رو شدن با ناهمخوانی با خویشتن پیش می‌آید. در حالت دوم شخص به وسیله مکانیسم انکار، با دور نگه داشتن تجربه از ضمیر خود آگاه، وجود آن را به کلی نفی می‌کند. یعنی او این امکان را که خطری برای ساختمان خویشتن به وجود بیاید، از بین می‌برد. به این ترتیب، شخص نه تنها هماهنگی را برآورده می‌سازد، بلکه ثبات خودپنداره را نیز تضمین می‌کند. هر چه تجاربی که فرد به دلیل ناهمخوانی با خودپنداره‌اش انکار می‌کند بیشتر باشد، فاصله و شکاف بین خود و واقعیت افزون‌تر و احتمال ناسازگاری فرد بیشتر می‌شود. همچنین ممکن است به اضطراب شدید و سایر آشفتگی‌های هیجانی بیانجامد (همان: ۱۷۱).

توجه مثبت^۲:

همراه با شکل‌گیری خود یا خویشتن، نیاز دیگری نیز در نوزاد رشد می‌کند که پایدار است و در همه انسان‌ها یافت می‌شود. راجرز این نیاز را که شامل پذیرش عشق و تأیید از سوی دیگران است، توجه مثبت نامیده است. راجرز اهمیت رابطه مادر و کودک را به صورت عاملی که بر احساس کودک از بالندگی خویش تأثیر می‌گذارد، مورد تأکید قرار می‌دهد. اگر مادر نیاز کودک به محبت را ارضا کند، یعنی توجه مثبت خود را نثار

¹ distortion

² positive regard

وی کند، در این صورت کودک گرایش خواهد داشت که به صورت شخصیتی سالم رشد کند. در غیر این صورت، تمایل نوزاد به سوی شکوفایی و رشد خویشن متوقف می‌شود. از خصوصیات بارز نیاز به توجه مثبت، دو جانبه بودن آن است. هنگامی که مردم خود را برآورنده نیاز شخص دیگری به توجه مثبت می‌بینند، ارضای نیاز خود را نیز تجربه می‌کنند. به طور مثال، اگر مادری نیاز کودکش را به توجه مثبت ارضا کند، لزوماً نیاز خود او هم به توجه مثبت ارضا می‌شود.

راجرز معتقد بود که خودپنداره فرد در پرتو تأیید یا عدم تأییدی که وی از دیگران دریافت می‌کند، به وجود می‌آید. به عنوان بخشی از این خودپنداره، شخص به تدریج نگرش‌های دیگران را درونی می‌کند و در نتیجه توجه مثبت از درون خود فرد سرچشمه می‌گیرد. راجرز این وضعیت را احترام به «خود مثبت» نامید؛ به طور مثال، کودکانی که هنگام شاد بودن از مادران خود به صورت عشق و علاقه پاداش دریافت می‌کنند، هرگاه شاد باشند، احترام به خود مثبت را تجربه می‌کنند و بدین ترتیب به خود پاداش می‌دهند (همان: ۱۸۶).

خودشکوفایی^۱:

راجرز معتقد بود که انسان‌ها یک انگیزش مهم و برجسته دارند که هنگام تولد مجهز به آن به دنیا می‌آیند. این نیروی انگیزشی اساسی که هدف غایی زندگی همه انسان‌ها محسوب می‌شود، تمایل به شکوفا شدن است؛ یعنی میل به رشد و توسعه دادن همه توانایی‌ها و توان‌های بالقوه، از توانایی‌های زیست‌شناختی گرفته تا پیچیده‌ترین جنبه‌های روان‌شناختی هستی. به عقیده راجرز، تمایل به خودشکوفایی عمدتاً معطوف به نیازهای فیزیولوژیکی است که رشد و نمو انسان را تسهیل می‌کند و مسئول پختگی، یعنی رشد اندام‌ها و فرایندهای بدنی ژنتیکی است. تمایل به خودشکوفایی که در تمام موجودات زنده وجود دارد، مستلزم کوشش و ناراحتی است. مفهوم شکوفایی، مستلزم گرایش ارگانیک به

^۱ Self actualization

رشد، از ساختارهای ساده به پیچیده، از وابستگی به استقلال و از تغییرناپذیری و عدم انعطاف به فرایند تغییر و آزادی در بیان احساسات است.

راجرز معتقد بود که مردم در سرتاسر زندگی چیزی را که او فرایند ارزش گذاری وجودی می نامد، به نمایش می گذارند. منظور او از این اصطلاح این است که همه تجربه های زندگی برحسب این که تا چه اندازه در خدمت تمایل به شکوفایی هستند، ارزشیابی می شوند. تجربه هایی را که انسان آن ها را ترقی دهنده یا تسهیل کننده شکوفایی می داند، خوب و مطلق تلقی می شوند و بنابراین ارزش های مثبت به آن ها اختصاص می یابند. در نتیجه، فرد گرایش به تکرار آن تجربه ها پیدا می کند. برعکس، تجربه هایی که به عنوان بازدارنده شکوفایی شناخته شوند، نامطلوب تلقی می شوند و فرد از آن ها اجتناب می کند (همان: ۱۸۹).

کارکرد کامل^۱:

رسیدن به خودشکوفایی به معنای رسیدن به بالاترین سطح سلامت روان است. این فرایندی است که راجرز آن را «کارکرد کامل» می نامد. تبدیل شدن به شخصی با کارکرد کامل، هدفی است که همه هستی و وجود شخص به سوی آن هدایت می شود. به نظر راجرز، اشخاصی که دارای کارکرد کامل هستند، با خصوصیات زیر مشخص می شوند: گشودگی و پذیرا بودن نسبت به همه تجارب، گرایش به زندگی کامل در هر لحظه از هستی، اعتماد کردن به احساسات خود درباره یک موقعیت و موضوع و عمل کردن بر اساس آن ها به جای هدایت شدن تنها به وسیله قضاوت های دیگران یا هنجارهای اجتماعی یا حتی قضاوت های عقلانی خود فرد، احساس آزادی در تفکر و عمل، برخورداری از خلاقیت سطح بالا (همان: ۲۱۵).

^۱ Fully Functioning

جهان تجربی^۱:

راجرز معتقد بود واقعیت محیطِ شخص، چگونگی درک او از محیط است. درک فرد از واقعیت ممکن است با واقعیت عینی منطبق نباشد. همچنین افراد مختلف از وجود یک واقعیت، درک متفاوتی دارند. به عقیده راجرز چارچوب داوری و قضاوت هر شخص، میدان تجربی اوست که شامل تجربه‌های کنونی، محرک‌هایی که فرد از آن‌ها آگاهی ندارد و همچنین خاطره‌های تجارب گذشته است. فرد بر اساس جهان تجربی خود نسبت به محیط و موقعیت‌ها واکنش نشان می‌دهد و رفتار می‌کند (همان: ۲۲۴).

تطبیق آثار حماسی با آرای کارل راجرز و آبراهام مزلو

به نظر می‌رسد طرحی که خالقان آثار حماسی از شخصیت‌های اثرشان مانند: گرشاسب، بهمن، کوش و... ارائه می‌دهد، طرح انسانیِ تعالی یافته و مطابق با الگوهای گفته شده است. هرچند زندگی قهرمانان آثار حماسی آمیخته به افسانه‌های زیادی است اما گاه این قهرمانان هرگز از یک انسان عادی و خاکی فراتر نمی‌رود در عین خارق‌العاده بودن انسان است و بیشتر پیشامدهای زندگی را می‌توانیم با منطق خاکی خود توجیه کنیم (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۱: ۲۵۲). قهرمانان در حالی که مبراً از ضعف‌های انسانی نیستند، تمام صفات یک مرد آرمانی را در خودشان دارند، در طول عمر دراز خود از تمام مواهب زندگی بهره می‌گیرند، هم بر نیروی بدنی خود تکیه دارند و هم بر نیروی معنوی خود سر بلند زندگی می‌کنند و هم کامیاب و تا آنجا که یک بشر خاکی بتواند بر طبیعت قهار مسلط شود، تسلط دارند؛ در عین حال چون انسان هستند سرنوشت‌شان جدا از سرنوشت انسان‌ها یعنی عاری از بعضی ناکامی‌ها نیست (همان: ۲۵۸). چون خودشکوفایی مورد نظر مزلو و کارل راجرز معمولاً در سنین بالای عمر به وقوع می‌پیوندد، به نوعی مطابقت میان برخی از شخصیت‌های داستان‌های حماسی نظیر «گرشاسب» و نظریه خودشکوفایی دست

¹ Experimental world

می‌یابیم. فرضاً گرشاسب در داستان خود در آخرین مرحله زندگی حماسی خویش به سر می‌برد. علاوه بر این عصاره اعمال رفتار و شخصیت چندین ساله‌اش در این داستان نمود چشمگیرتری دارد. اسدی توسی در این داستان بیشتر از رضا به توصیف اندیشه و روحیات قهرمانان اصلی می‌پردازد و حدود دو سوم ابیات را به سخنانی اختصاص می‌دهد که میان شخصیت‌های داستان رد و بدل شده‌است.

۱. بهمن‌نامه

«بهمن‌نامه» مجموعه اشعار مثنوی حماسی شامل ۹۵۰۰ بیت و به زبان فارسی است. این اشعار در رابطه با بهمن پسر اسفندیار که در دوران پادشاهی کیانیان می‌زیسته‌اند، می‌باشد. رضاقلی‌خان هدایت سراینده آن را «جمالی مهریجردی»، از معاصران برهانی و لامعی گرگانی و سوزنی سمرقندی می‌داند. اما شاعری به این نام شناخته نیست و نامش در تذکره‌ها نیامده‌است. تاریخ دقیق سرودن بهمن‌نامه معلوم نیست، ولی چون سراینده، آن را به «محمد بن ملک‌شاه سلجوقی» اهدا کرده و در جایی از ده سال پس از مرگ ملک‌شاه و نیز از لشکرکشی محمد بن ملک‌شاه به اصفهان در ۵۰۱ هجری قمری یاد کرده‌است، احتمال می‌رود که مثنوی خود را در پایان سده پنجم و آغاز سده ششم سروده باشد. در قرن ششم، نویسنده مجمل‌التواریخ و القصص، یک جا از اخبار بهمن و در جایی دیگر از بهمن‌نامه منظوم حکیم «ایرانشان بن ابی‌الخیر» یاد کرده، که مهرداد بهار صورت درست این نام را «ایرانشاه» دانسته‌است.

در پله سوم هرم راجرز نیاز به «عشق و تعلق» به عنوان نیازی مهم در وجود انسان‌ها تأکید شده‌است. منظور از نیاز به عشق و تعلق، دوست داشتن و مورد دوست داشتن واقع شدن است که اگر سرکوب شود یا به آن توجه نشود، بالعکس نتیجه می‌دهد و تبدیل به نفرت و انتقام می‌شود که در بهمن‌نامه گاه با این حس مواجهیم. «اصولاً حس انتقام بزرگ‌ترین محرک اساسی تمام جنگ‌ها و اعمال جنگجویان است» (صفا، ۱۳۸۴: ۲۳۸). در سرنوشت بهمن عواملی دخیل‌اند که او را از مرحله سوم طبقه‌بندی مزلو که عشق و تعلق

است، بی‌بهره می‌کند؛ چون ایرانیان، در گذشته فرزندان خود را نزد پهلوانان و بزرگان می‌سپردند تا آداب جنگ و جنگاوری و پهلوانی بیاموزند. پس از مرگ اسفندیار، رستم تربیت بهمن را عهده‌دار شد و او تحت تعلیم و راهنمایی قاتل پدر قرار گرفت. آتش انتقام در درون بهمن شعله می‌کشید اما او در ظاهر مجبور بود احترام استاد خود را نگه دارد. در برخی دیگر از شخصیت‌های داستان حس انتقام را می‌بینیم که حاصل عدم دسترسی به عشق ورزیدن و تعلق خاطر است؛ به عنوان مثال:

فرامرز:

فرامرز در پی انتقام خونِ پسرش «سام» از ماهیار است و تا این انتقام را نگیرد، از پای

نمی‌نشیند:

«گریبانش بگرفت و اندر کشید
بزد خنجر و ناف او بردرید»
(عفیفی، ۱۳۷۰: ۲۷۹).

برزین آذر:

برزین آذر، در انتقام‌جویی خون «فرامرز» بی‌قرار و ناآرام است. او دستور «زال» را

مبنی بر پایان جنگ نمی‌پذیرد و چنین می‌گوید:

«کدامین تو دیدی به گیتی پسر
به دشمن یله کرد خون پدر
بویژه پدر چون فرامرز گو
که چون او به گیتی نیامد ز نو
به کین پدر گر نکوشد پسر
ز مادر بود بی‌گمان بد گهر»
(همان: ۵۰۰).

نیاز به احترام و تأیید احترام هرم مزلو و توجه مثبت کارل راجرز در

بهمن‌نامه

نیاز به احترام و شایستگی و تأیید احترام یکی از مراحل رشد شخصیت است که مزلو از آن نام می‌برد و یکی از آیتم‌های رأس هرم مزلو است. به همین دلیل ما کسی را که به این درجه رسیده‌است، با عنوان شخصی که به خودشکوفایی نزدیک است و انسان کاملی

است، می‌شناسیم. در بهمن‌نامه یکی از زیباترین اخلاقیات پسندیده پهلوانان بزرگ این است که هرگاه پهلوانی از سپاه دو طرف به اسارت لشکر مخالف درمی‌آید، علاوه بر خودداری از آزار و اذیت او، حتی در مواردی آزادش می‌کردند. لشکر مصر وقتی اردشیر را اسیر می‌کنند، تصمیم دارند که به انتقام خون حارث، او را به قتل برسانند، ولی بهمن به آنان اجازه نمی‌دهد:

«بفرمود و گفتا که بندش کنید
نخواهم که هرگز گزندش کنید»
(همان: ۱۶۵).

یا لولو که با خیانت همدستانش زمینه‌آزار بهمن را فراهم آورده بود، وقتی اسیر می‌شود، بهمن او را آزاد می‌کند و به او می‌گوید:

«برو تیز و نیز اندرین مرز و بوم
نخواهم که باشی تو ای مرد شوم»
(همان: ۱۸۰).

در لشکرکشی سپاه بهمن به سیستان که منجر به شکست بهمن شد، تعداد زیادی از آنان به اسارت سپاه سیستان درآمدند که فرامرز همه آنها را آزاد کرد:

«یکایک ببخشیدشان اسب و ساز
گسی کردشان آن یل سرفراز»
(همان: ۲۳۷).

«بانو گشسب» نوه جاماسب فرزانه را به بند می‌کشد و نزد زال می‌آورد. زال نیز او را آزاد می‌کند:

«کنون مر تو را زینهار است و رو
که از مادر امروز زادی به نو»
(همان: ۲۴۸).

فرامرز در نبرد خود با هندیان دو تن از پهلوانان آن کشور، به نام‌های «لهور» و «انتاش» را آزاد کرد:

«مر آن هر دوان را پس آزاد کرد
از ایشان دل هندوان شاد کرد»
(همان: ۳۴۶).

نیاز به امنیت، نظم و پایداری در بهمن‌نامه (چهارمین مرحله از هرم مزلو)

ایجاد امنیت و احساس امنیت همواره در هرم مزلو از پایه‌ای‌ترین نیازهاست و ما در بهمن‌نامه ایجاد و فراهم نمودن چنین فضایی را به کرات می‌بینیم؛ در مجموع کتاب بهمن‌نامه، ۱۶ نامه میان پهلوانان و شاهان دیگر رد و بدل شده‌است. حاملان نامه‌ها، پیک‌هایی بودند که نامه‌ها را به خدمت شاهان می‌بردند. در هیچ جای کتاب، دیده نشده‌است که شاهان یا پهلوانان به پیک‌ها صدمه‌ای وارد کنند؛ چون از گذشته‌های دور در اوستا احترام به آنان سفارش شده بود. لذا ایرانیان از صدمه و آزار رساندن به پیک‌ها خودداری می‌کردند. در گشتاسب‌نامه، گشتاسب به پیک ارجاسب می‌گوید:

«که گر نیست اندر اوستا و زند
فرستاده را زینهار از گزند
از این خواب بیدارتان کردمی
همان زنده بر دارتان کردمی»
(اسدی طوسی، ۱۳۸۶: ۲۹).

گاه این امنیت جنبه کاملاً روانی دارد و شاه دادگر فضایی امن را با عدل و دادگری برای دیگران فراهم می‌کند که در بهمن‌نامه به جز ظلمی که بهمن به خاندان رستم روا می‌دارد، آن هم به خاطر انتقام خون اسفندیار، در جای دیگری از کتاب، شاهد ستمی از ظالم به مظلوم نیستیم. شاه جوان ایران در گردهمایی سران و بزرگان، منشور حکومت خود را تشریح و هدف خویش را مبارزه با ستمکاران و کمک به زیردستان عنوان می‌کند. تلاش او بر این است که با گسترش عدل و داد، مظلومی در کشور یافت نشود.

«سپاهی و درویش از این گنج ما
بیابد بیاساید از رنج ما»
(عفیفی، ۱۳۷۰: ۲۰).

در آن مجلس، به همه نامداران خلعتی گرانمایه هدیه می‌دهد و به گسترش دادگری در کشور می‌پردازد:

«جهان گشت پر خوبی و خواسته
کشاورز و دهقان تن‌آسان شدند
همی داد تخم و پراکنند بر
به داد و دهش گیتی آراسته
سپاهی و شهری به یکسان شدند
ندیدند رنجی بر از خواب و خور»
(همان: ۲۲).

«کارکرد کامل» راجرز در بهمن‌نامه:

همان‌طور که اشاره شد، رسیدن به خودشکوفایی به معنای رسیدن به بالاترین سطح سلامت روان است. این فرایندی است که راجرز آن را «کارکرد کامل» می‌نامد. تبدیل شدن به شخصی با کارکرد کامل، هدفی است که همه هستی و وجود شخص به سوی آن هدایت می‌شود. به نظر راجرز، اشخاصی که دارای کارکرد کامل هستند با خصوصیات مشخص می‌شوند که پایبندی به اعتقادات و معنویات می‌تواند از آن دسته باشد. در بهمن‌نامه، پهلوانان به اوستا، زند، یزدان، پیغمبر، آسمان، نور بهشتی، سوگند می‌خورند و معتقدند که شکستن سوگند، گناهی نابخشودنی است. ارشیدر وقتی در برابر لولو قسم یاد می‌کند که او را در رسیدن به پادشاهی ایران و نابودی بهمن یاری دهد، حاضر نیست از سوگند خود صرف‌نظر کند. زمانی که بهمن به خاطر توطئه لولو، از قصر می‌گریزد و راهی بیابان می‌شود، اردشیر، شاه ایران، را دنبال می‌کند. بهمن هرچه به او پند و اندرز می‌دهد که از جنگ با من روی گردان، اردشیر نمی‌پذیرد و می‌گوید:

«که با شاه سوگندها خورده‌ام
به سوگند بند روان کرده‌ام
که را هست نزدیک مردم فروغ
به سوگند هرگز نگویید دروغ»
(همان: ۱۰۵).

پس از آن که بهمن شهر سیستان را با خاک یکسان می‌کند، زال و خورشید، شهر را ترک می‌کنند و نزد دهقانی مخفی می‌شوند. زال به وزیر خردمند بهمن (جاماسب) نامه می‌نویسد. جاماسب به دیدار زال می‌آید و نزد بهمن می‌رود تا از او برای زال شفاعت کند. برای این که مطمئن شود، جاماسب باید سوگند یاد کند و آن وقت، مخفیگاه زال را به بهمن نشان خواهد داد:

«اگر زال خواهی کت آید به دست
یکی سخت پیمان بیایدت بیست»
(همان: ۳۱۸).

بهمن در برابر گفته‌های جاماسب تسلیم می‌شود:

«بیاورد داننده استا و زند
به سوگند مر شاه را کرد بند

وزان پس که مر شاه را پند داد مر او را یکی سخت سوگند داد»

(همان: ۳۱۸).

نه تنها پهلوانان ایرانی، بلکه غیر ایرانیان نیز اعتقادی سخت به سوگند داشتند و حاضر نبودند نسبت به سوگند خود بی تفاوت باشند. «روشنه»، دختر خاقان چین، به همراه لشکر چین برای یاری بهمن به ایران می‌آید. در بیابانی، رستم‌تور را می‌یابد که خسته و گرسنه است. او را به آرام‌جای خود می‌برد و آن‌قدر به او شراب می‌دهد که مست و بیخود به خواب فرومی‌رود. سپس از فرصت استفاده می‌کند و در خانه را به روی رستم‌تور می‌بندد و واقعه را به پدر گزارش می‌دهد و از پدر می‌خواهد سوگند یاد کند که آسیبی به وی نرساند:

«تو خواهی که بینی مر او را نخست یکی سخت سوگند برخوردار درست
که او را نیازاری از هیچ روی نیازاردش بهمن کینه‌جوی»

(همان: ۵۷۵).

پدر نیز سوگند یاد می‌کند که اگر جایگاه رستم‌تور را به او نشان دهد، آسیبی به وی نرساند:

«چو خاقان بدین گونه سوگند خورد دل دختر پاک خرسند کرد»

(همان: ۵۷۵).

خاقان چین نزد بهمن می‌آید و خیر اسیر شدن رستم‌تور را به او گزارش می‌دهد و حاضر است، مکان رستم را به وی نشان دهد، بدان شرط:

«که گر رستم آید به نزدیک من برافروزد این کار تاریک من
نبیند بدی از من آن مرزبان نیازارم او را به دست و زبان»

(همان: ۵۷۹).

«توجه مثبت» کارل راجرز در بهمن‌نامه

آن گونه که اشاره شد همراه با شکل‌گیری خود یا خویشتن، نیاز دیگری نیز در فرد رشد می‌کند که پایدار است و در همه انسان‌ها یافت می‌شود. راجرز این نیاز را که شامل

پذیرش عشق و تأیید از سوی دیگران است، «توجه مثبت» نامیده است. در آثار حماسی گاه شخصیتی داستانی برای این که تأیید نظر دیگران را جلب کند، هر چند در ظاهر، به تطمیع آن‌ها دست می‌یازد؛ این روش یک‌بار با پهلوان سپاه فرامرز، یک‌بار با گردان سپاه لولو و یک‌بار هم با رستم‌تور مشاهده می‌شود. لولو برای درآوردن قدرت از چنگ بهمن، مخفیانه اردشیر و تعداد زیادی از گردان سپاه فرامرز را به مهمانی فرا می‌خواند تا در اجرای توطئه به او کمک کنند. به همین منظور:

«یکی سیم پُر کرده از لعل بود
یکی زر پُر گوهر نابسود
نهادند از این دو بر هر یکی
نبرد دانه‌ای را بها اندکی
بیخشیدشان این چنین خواسته
به بخشش دلی باید آراسته»
(همان: ۸۵).

شاه ایران در جلب نظر حریفان موفق می‌شود و بر لولو غالب می‌گردد. بهمن، رستم‌تور یار وفادار آذربرزین را هم تطمیع می‌کند و از او می‌خواهد که از حمایت آذربرزین دست بردارد تا در عوض، وی را از ثروت غنی سازد:

«همه پادشاهی و گنج سپاه
سپارم به تو چون شوی نیکخواه
تو را بر جهان پهلوانی دهم
بدین سرکشان کامرانی دهم»
(همان: ۵۵۱).

رستم‌تور، به خواهش بهمن، جواب منفی می‌دهد و شاه از گفته خود خجل می‌شود.

«جهان تجربی» کارل راجرز در بهمن‌نامه

قبلاً اشاره شد که راجرز معتقد بود واقعیت محیط شخص، چگونگی درک او از محیط است. درک فرد از واقعیت ممکن است با واقعیت عینی منطبق نباشد. همچنین افراد مختلف از وجود یک واقعیت، درک متفاوتی دارند. به عقیده راجرز چارچوب داوری و قضاوت هر شخص، میدان تجربی اوست. درک تجربی پهلوانان در بهمن‌نامه از دشمن طبیعتاً بسیار منفی است؛ طوری که «دشمن» در جهان تجربی پهلوانان در بهمن‌نامه همواره «سگ» خطاب می‌شود. حارث پهلوان مصری به ماهیار می‌گوید:

«که من بر تو سگ پیشدستی کنم
ز بالا منش سوی پستی کنم»
(همان: ۱۴۷).

اردشیر به پهلوان عرب می‌گوید:
«به زاری چنانست کشم چون سگان
فرستمت سر نزد پُر مایگان»
(همان: ۱۵۴).

و زمانی که از نصر پادشاه مصر شکست می‌خورد:
«سپر بر سر آورد و گفت آه
بکشتی مرا ای سگ کینه‌خواه»
(همان: ۱۶۴).

زال که از دست سلمان بربری به تنگ آمده بود، او را به مبارزه طلبید و:
«بگرید و گفت ای سگ نابکار
کنون پیش زخم یلان پای دار»
(همان: ۲۵۶).

بهمن، آذربرزین را به سگ نسبت می‌دهد:
«به دستور گفت این سگ دیو چهر
نخواهد نمودن به ما روی مهر»
(همان: ۴۸۱).

البته به کار بردن چنین واژه‌هایی زائیده ذهن شاعر هستند و در کتاب‌هایی نظیر سام‌نامه و گرشاسب‌نامه نمونه‌های این چنینی یافت نشده‌است.

۲. فرامرزنامه

فرامرزنامه یکی از سروده‌های پهلوانی در ادبیات ایران است که نزدیک به سده پنجم هجری کمتر از یکصد سال پس از شاهنامه فردوسی سروده شده‌است. سراینده فرامرزنامه شناخته نیست. درون‌مایه داستان، پیرامون پهلوانی‌های فرامرز یکی از پسرهای رستم است. این منظومه از دو جهت اهمیت به سزایی دارد: یکی به لحاظ زبانی که از منابع مهم بازمانده از قرن ششم هجری است و دیگری به لحاظ محتوایی که انبوهی از روایات حماسی کهن مربوط به خاندان رستم را در خود جای داده‌است (خطیبی، ۱۳۹۴: ۱۹).

در این حماسه روزی کیکاووس با پهلوانان دیگر در انجمنی نشسته بوده است که ناگاه کسی از راه می‌رسد و می‌گوید فرستاده نوشاد (پادشاه هندوستان) آمده‌است تا از کیکاووس برای رهانیدن هند از آزار دشمنان یاری جوید. دشمنانی که نوشاد را به گسیل داشتن فرستاده به ایران وادار کرده‌بودند، چهار تن بودند. نخستین آنها «کناس» دیو مرده‌خوار است که هر ساله آمده و دختری را می‌رباید و تاکنون سه دختر نوشاد شاه را ربوده‌است. دومین آنها «کید شاه» است که از نوشاد باج سنگینی می‌ستاند. سومین آنها گرگی در بیشه مرزقون است که به زبان آدمیان سخن می‌گوید و برای همین به «گرگ گویا» نامورست. چهارمین آنها ازدهایی بداندیش و پنجمین سی‌هزار کرگدن در بیشه خومسار می‌باشند. از پهلوانان ایران نخست فرامرز است که خود را برای جنگ نامزد می‌کند. در پی او بیژن پسر گیو نیز به او می‌پیوندد و هر دو به همراه گروهی از پهلوانان ایرانی به سوی هندوستان راهی می‌شوند (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۹۲).

مسأله‌مداری و ویژگی خود شکوفایان در منزلو

«خودشکوفایان احساس می‌کنند که در زندگی خود مأموریتی دارند؛ یعنی کاری بیرون از خود و ورای خود در پیش دارند که بیشتر انرژی خود را صرف آن می‌کنند و بیشتر تلاش خود را به آن اختصاص می‌دهند» (کریمی، ۱۳۷۸: ۱۶۲)؛ به عبارت دیگر آن‌ها بیشتر مسأله‌مدارند تا خود مدار. آن‌ها عموماً برای خودشان مشکل به شمار نمی‌آیند و در کل، توجه زیادی به خودشان ندارند (منزلو، ۱۳۷۲: ۲۲۴). در تمام حوادثی که برای فرامرز پیش می‌آید و در لابه لای داستان ویژگی مسأله‌مداری را در فرامرز و دیگر سرداران در فرامرزنامه می‌بینیم؛ به این معنا که زندگی فرامرز صرفاً وقف دیگران می‌شود و هفت خانی را متقبل می‌شود که برای پادشاه هند و رهایی او از مشکلات است و نه برای خود. در خدمت دیگران بودن و به خویش نپرداختن مصداق خودشکوفایی در منزلوست. بر همین منوال است دیگر جنگ‌ها در فرامرزنامه. بالاخره پس از آنکه فرامرز کرگدن‌ها را نیز می‌کشد، رهسپار جنگ «کید» می‌گردد. در این جنگ نخست سمنرخ دختر کید (دختر

دیگر او سمنبر نام دارد) در نبرد با زرسپ اسیر می‌گردد و زرسپ او را نزد فرامرز می‌آورد:

«فرامرز گفتش سمنرخ توی که داری به میدان رگ پهلوی
کله خودش از سر فکندند خوار پدید آمد آن گوهر آبدار»
(سرمدی، ۱۳۸۲: ۹۷).

نیاز به عشق و تعلق

در بیشتر آثار داستانی با بخش‌هایی عاشقانه از شخصیت‌های داستان مواجهیم که این اصل همواره در داستان‌های حماسی نیز وجود دارد. نیاز به عشق و تعلق در هرم مزلو سومین پله را به خود اختصاص داده و از نیازهای مهم و شناخته شده‌است. در داستان فرامرز هم عشق دوسویۀ «سمنرخ» و «فرامرز» به هم زیباست:

«فرامرز گفتش سمنرخ توی که داری به میدان رگ پهلوی
کله خودش از سر فکندند خوار پدید آمد آن گوهر آبدار»
(همان: ۱۰۵).

همان‌گونه که اشاره شد از مطالعه کل داستان فرامرز به این نتیجه می‌رسیم که زندگی فرامرز صرفاً وقف دیگران می‌شود و هفت‌خانی را متقبل می‌شود که برای پادشاه هند و رهایی او از مشکلات است و نه برای خود. در خدمت دیگران بودن و به خویش نپرداختن مصداق خودشکوفایی در مزلوس است. برای رفتن به کشور کید متحمل سختی‌هایی می‌شود؛ چون تا کشور کید صد فرسنگ بیابان بی‌راه است و پس از آن سرزمین کید است. نخست شهری پیش می‌آید به نام «نیکنور» از آن پهلوانی به نام نوشدار. در شصت فرسنگی آن مرز سرنج است. شش روز دور از آنجا مرز ددی است به نام ستوریا سنور. از آنجا پس از دو روز راه، مرز اروند شاه قرار گرفته‌است. در این سرزمین برهمنی است که هزار سال از عمر او می‌گذرد؛ مردی با فرهنگ و سرگذشت دان. مرز سپسین «گلیو» نام دارد. پس از آن شهر دهلی پدیدار می‌گردد که در آن جیپال فرمانروایی می‌کند. در فرامرزنانه نیز راه پر خطری که پهلوان داستان باید طی کند دارای هفت منزل است و

احتمالاً در صورت اصلی داستان آن را هفت خان فرامرز می‌نامیده‌اند. البته این نظر خالقی مطلق است. در مقابل دیدگاه ایشان سجاد آیدانلو معتقد است که این هفت شماره در واقع بیشتر بیان نام سرزمین‌هاست و با مضمون و موضوعاتی که در هفت‌خان‌ها مطرح می‌شود، ارتباطی ندارد. بلکه هفت‌خان اصلی فرامرز در فرامرزنامه دوم نقل شده به این ترتیب: (۱) نبرد با شیران (۲) نبرد با گرگ‌ها (۳) کشتن دیو (۴) گذشتن از بیابان سوزان (۵) رهایی از برف و یخبندان (۶) پیکار با کرگدن (۷) کشتن اژدها. تمام این مشکلات نه برای خود که برای دیگران است و چنین خصلتی در هرم مزلو متعلق به افراد خودشکوفاست.

پیروزی‌ها و موفقیت‌ها ویژگی افراد خود شکوفا

صحنه‌های نبرد فرامرز همواره سرشار از کامیابی‌ها و موفقیت‌هاست که سربلندی‌های پی‌درپی می‌تواند تأییدی بر خودشکوفای بودن شخصیت داستان (فرامرز) بنماید. صحنه‌هایی از فرار کرگدن‌ها و حمله فرامرز و سپاهش به آن‌ها:

«ز هر سو دوان کرگدن ده هزار
گلّه گشته بر دامن کوهسار
درآمد به هامون یکی رستخیز
زافغان همی کرگدن در گریز»
(همان: ۹۸).

نمونه دیگر کشتن «مار جوشا»ست:
«دهانش به ماننده غار تار
شود مغز بیهوش زان زهر مار
ز قلاب نبود کم آن نیش او
درازیس سیصد کم و بیش او»
(همان: ۹۱).

خارق‌العاده بودن (ویژگی خودشکوفایان)

دلآوری‌ها و اعمال محیرالعقول در فرامرزنامه، شباهت با کارها و تصویرسازی‌های فردوسی دارد. فرامرز توانایی دارد که سنگ ۱۲ منی را بشکافد و عمودش نیز افزونتر از ۶۰۰ من است.

«مر او را ز ششصد من افزون عمود
که یارد نبردش دمی آزمود

یکی تیغ دارد به هنگام جنگ
 ورا نیزه آهنین سی رش است
 ز الماس برآن دو ده من به سنگ
 سمنش یکی کوه پیکروش است»
 (همان: ۱۰۶).

۳. گرشاسب‌نامه

«گرشاسب‌نامه» منظومه‌ای حماسی است که حکیم اسدی طوسی، در آن شرح جنگاوری‌ها و دلاوری‌های گرشاسب را به نظم کشیده‌است. این منظومه، صرف‌نظر از اینکه یک اثر حماسی است، پندهای اخلاقی، تربیتی و اجتماعی بسیاری در خود دارد و نویسنده آن از نکات فلسفی و مذهبی نیز ضمن حماسه یاد می‌کند. موضوع گلی این کتاب داستان‌های ایران قدیم است که مبانی و کلیات آن در اوستا و آثار ادبی قرن‌های اول اسلام اشاره شده‌است (یغمایی، ۱۳۸۶: ۶).

جوانی گرشاسب با پادشاهی ضحاک، مصادف است. قسمت اعظم زندگی این قهرمان در خدمتگزاری ضحاک سپری می‌شود. قسمتی از منظومه، شرح دیدار گرشاسب با برهمن در کوه دهو است. گرشاسب، در مورد هستی کردگار، علت خلقت جهان، سپهر و ستارگان از او می‌پرسد. وصف دختر قیصر روم، قهرمان حماسه را دلباخته می‌سازد. از این رو او رهسپار سرزمین روم می‌شود و در آنجا با دختر قیصر ازدواج می‌کند. پس از مدتی فریدون قیام می‌کند و به حکومت ضحاک خاتمه می‌دهد و خود پادشاه ایران می‌شود. گرشاسب هم به عنوان جهان پهلوان، در دربار فریدون، کمر به خدمت می‌بندد. حیات پهلوانی وی پس از هفتصد و سی و سه سال خاتمه می‌یابد و او چهره در نقاب خاک می‌کشد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۶۱۸).

مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری از ویژگی‌های فرد خود شکوفاست

آنچه که پاشنه آشیل گرشاسب شده‌است و نقطه ضعفی برای گرشاسب در طول زندگیش محسوب می‌شود سر سپردگیش به ضحاک است و بارهای بار از گرشاسب می‌خواهند که خلاف جهت آب شنا کند و نظری مخالف آنچه عموم دارند داشته باشد

(همچون کاوه آهنگر در شاهنامه)؛ اما گرشاسب توجهی نمی‌کند و همچنان در سر سپردگی به ضحاک همچون عوام عمل می‌کند. به همین دلیل است که می‌توانیم بگوییم گرشاسب فاقد این خصلت طبقه‌بندی مزلو برای افراد خود شکوفاست که در برابر نظر عوام مخالف‌اند.

در مهمانی‌ای که اثرط برای ضحاک ترتیب داده‌است، قدرت و هیبت گرشاسب، پادشاه ماردوش را متعجب می‌سازد. پس او از گرشاسب می‌خواهد که با اژدهایی که آسایش شاه را برهم زده‌است، به رزم برخیزد. گرشاسب دستور ضحاک را اطاعت می‌کند و سر از تن اژدها جدا می‌سازد. بدین ترتیب، او «سرچشمه اژدها کشی‌ها در اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی چه در ادبیات ایران باستان و چه در ادبیات فارسی می‌باشد» (اکبری مفاخر، ۱۳۸۵: ۱۰). آن‌گاه ضحاک، او را برای مبارزه با بهو به شهر سرندید راهی می‌کند. نبرد گرشاسب با بهو هیچ انگیزه ملی یا مذهبی ندارد. او فقط برای خوشایند خاطر ضحاک به این جنگ تن در می‌دهد؛ زیرا مهراج، پادشاه هندوستان دست‌نشانده ضحاک است و بهو حکومت را از چنگ وی درآورده است؛ و گرنه بهو هیچ عداوتی با ایران و گرشاسب ندارد.

در گرشاسب‌نامه می‌بینیم، اولین کسی که جرئت و جسارت در خود می‌بیند که مهراج، دست‌نشانده ضحاک، را از تخت پادشاهی به زیر بکشد و مخالفت خود را با ضحاک اعلام دارد، بهو است. او مهراج، پادشاه هندوستان، را نصیحت می‌کند تا از اطاعت ضحاک ستمگر سر بتابد و از دادن باج به پادشاه ماردوش خودداری کند:

«چرا گم کنی گوهر پاک را
دهی هدیه و باژ ضحاک را
نترسم ز ضحاک من روز جنگ
مرا هست ازو گر تو را نیست ننگ»
(یغمایی، ۱۳۸۶: ۸۱).

گرشاسب اسدی از اهریمن صفتی که شاه جهانش می‌خواند، اطاعت می‌کند و حاضر نمی‌شود از فرمان او تمرّد کند:

«بر ما چه برگشتن از شاه خویش
چه برگشتن از راه یزدان و کیش

به سر مرمر تاج و فرمان توست
به گردن درم طوق و پیمان توست»
(همان: ۱۰۹).

شخصیت گرشاسب در پایین‌ترین درجه از هرم مزلو:

در گرشاسب‌نامه اموری منفی از گرشاسب سر می‌زند که همواره شخصیت او را در پایین‌ترین طبقات هرم مزلو نگه می‌دارد و می‌توان اذعان نمود که گرشاسب نه تنها شخصیت خود شکوفایی را نداشته است، بلکه در پایین‌ترین درجات هرم مزلو مانده است. در برخورد با اسیران، با شخصیت سنگدل گرشاسب روبه‌رو می‌شویم. او گاه، دستور قتل اسیران را صادر می‌کند؛ آن هم به شکلی بسیار فجیع اسیران را سر می‌برد یا به آتش می‌سوزاند:

«تنش را به تیر سواران بدوخت
کرا بند بد کرده با آتش بسوخت»
(همان: ۱۹۰).

پدر، او را پند می‌دهد تا از ریختن خون اسیران خودداری کند، ولی او در عمل به نصایح پدر توجه نمی‌کند:

«به زنهاریان رنج منمای هیچ
به هر کار در داد و خوبی پسیچ
ز سوگند و پیمان نگر نگذری
گه داوری راه کژ نسپری
چو چیره شوی خون دشمن مریز
مکن خیره با زیر دستان ستیز»
(همان: ۲۹۸).

تناقض در رفتار گرشاسب که گاه او را به کارکرد کامل راجرز رسانده است

در سطرهای قبل با توجه به بررسی متن گرشاسب‌نامه دیدیم که شخصیت گرشاسب گاه کاملاً بدون عاطفه و سنگدل است. اما در ادامه همان کارها گاه گرشاسب در جلوه‌ای دیگر از خود عطوفت و مهربانی نشان می‌دهد که نشان از رسیدن به خود شکوفایی مزلو و کارکرد کامل راجرز است. هنگامی که فغفور چین و سپاه او را اسیر می‌کنند، دستور می‌دهد با شاه چین با مهربانی رفتار کنند و همه اسیران را زنده بماند:

«از ایشان گنه پهلوان در گذشت سپه را ز تاراج و خون بازداشت»

(همان: ۳۶۱).

هر چند ذکر این نکته خالی از لطف نیست که ضحاک در گرشاسب‌نامه چون ضحاک شاهنامه، چهره‌ای منفور ندارد و از ستم‌ها و بیدادگری‌های او بر ایران خبری نیست. گاه او را در لباس یک انسان کاملاً معتقد به خدا می‌بینیم. او در نامه‌ای که به اثرط می‌نویسد، این‌گونه آغاز می‌کند:

«سر نامه نام جهانیان نوشت خدایی که او ساخت هر خوب و زشت

سرایبی چنین پُر نگار آفرید تن و روزی و روزگار آفرید»

(همان: ۸۱).

و گاه او را در هیئت یک انسان خیرخواه می‌بینیم. ضحاک به اثرط سفارش می‌کند که گرشاسب ازدواج کند و از تخمه او پهلوانی نژاده، از نژاد ایرانیان و پهلوانان متولد شود:

«دگر گفت خواهم کز این پهلوان بود تخمه و نام تا جاودان
ز تو ماند خواهد نژادی بزرگ همه پهلوانان گرد سترگ»

(همان: ۱۹۷).

درک بهتر واقعیت‌ها و برقراری رابطه آسان‌تر با آنها از ویژگی افراد خودشکופا

اعتقاد داشتن به این که انسان به جزای اعمال نیک و بد خویش می‌رسد، نوعی احساس بیم و امید نسبت به آینده را در وی به وجود می‌آورد. این اعتقاد چون از سر صدق و نیت پاک درونی باشد، فرد را به مکارم اخلاقی متحلی می‌سازد. این نوع اعتقاد چون پذیرش واقعیتی است از ویژگی افراد خودشکופا در هرم مزلو و افراد با «کارکرد کامل» برخوردارند:

«بترس از خداوند جان و روان که هست او توانا و مان‌توان

گر ایدر نگیردت فرجام کار بگیرد به پاداش روز شمار»

(همان: ۴۰).

خودانگیختگی، صداقت، سادگی و طبیعی بودن از ویژگی‌های افراد خودشکופا

در گفت‌وگوی بین اثرط و گرشاسب، ویژگی‌های اخلاقی اثرط نمایانده می‌شود و به صورت غیرمستقیم چون گرشاسب به آن سخن‌ها گوش نمی‌دهد، ویژگی شخصیتی گرشاسب هم مشخص می‌شود که طرفدار صداقت و راستی بوده است:

«به گرشاسب گفت اثرط ای شور بخت ز شاه از چه پذیرفتی این جنگ سخت
نه هر جایگه راست گفتن سزاست فراوان دروغست کان به ز راست»
(همان: ۷۲).

اعتماد به نفس دلیل نهایی بر خودشکوفایی در گرشاسب:

اعتماد به نفس و خودشکوفایی در گرشاسب در این حد که:

«مرا ایزد از بهر جنگ آفرید چه پایم که جنگ آمد اکنون پدید»
(همان: ۸۲).

۴. کوش‌نامه

منظومه «کوش‌نامه» در زمره حماسه‌های ملی، اساطیری و پهلوانی است که حکیم ایران‌شاه بن ابی‌الخیر در قرن ششم هجری قمری آن را به نظم درآورده است. این کتاب داستان کوش پیلگوش، برادر زاده ضحاک است که سال‌های طولانی در چین، مغرب و آفریقا با قدرت و ستمگری فرمانروایی کرده است.

نیاز به عشق و تعلق طبقه سوم هرم مزلو در کوش‌نامه

در بخشی از داستان کوش‌نامه، کوش در سوگ همسر خود آن قدر متأثر می‌شود که نگارین موی او را می‌برد و به میان می‌بندد که خود نشان از تعلق خاطر و نوعی دلبستگی است که در درون کوش ایجاد شده است:

«بگسترد خاک و بر او بر، نشست میان را به موی نگارین بیست»
(متینی، ۱۳۷۷: ۴۸۲۰).

البته می‌توان گفت که خالق کوش‌نامه سبک این مفهوم را به نوعی از فردوسی گرفته‌است؛ چون فردوسی نیز چنین شیوه‌ای را در شاهنامه آورده‌است که پس از گشته شدن سیاوش:

«همه بندگان موی کردند باز
فریگیس مشکین کمند دراز
برید و میان را به گیسو بیست
به فندق گل و ارغوان را بخست»
(خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۲۱۲۰).

تبلور معنویات در فرد تداعی گر خودشکوفایی در شخص

جمشید در کوش‌نامه نه تنها شاهی یزدان پرست بود، بلکه وی فارک یکی از دو پسر خود را به شرحی که در منظومه آمده‌است، به یزدان پرستی راهنمایی می‌کند و:

«سه دفتر بدو داد شاه بلند
سراسر همه پُر ز علم و ز پند
همه صحف پیغمبران خدای
نباشته به خط شه پاکرای»
(متینی، ۱۳۷۷: ۷۶۳).

به علاوه دو تن از فرزندان زادگان فارک که به مانند نیای خود یزدان پرستی پیشه کرده‌بودند، در دو بخش کوش‌نامه ظاهر گردیده‌اند؛ یکی از آنان در مقدمه منظومه، داستان کوش پیل دندان را که دعوی آفریدگاری می‌کرده‌است، به یزدان پرستی رهنمون می‌گردد.

پذیرش خود، دیگران و طبیعت، نمود خودشکوفایی در شخص

کوش پیل دندان وقتی این جریان را می‌شنود که جزیره‌ای وجود دارد که:

«جزیره‌ست با آب‌های روان
نشستگهی از در خسروان
پراز میوه و سایه بید و سرو
همه کوه نخجیر و کبک و تذرو
بهار و خزان سر به سر گل بود
ز طاووس و دراج غلغل بود»
(همان: ۶۶۴۷).

با سپاهیان خود از دریا می‌گذرد، در آن جزیره کوهی بلند را پشت سر می‌گذارد و در آن جا شهری شگرف می‌سازد که آن را «کوشان» نام می‌نهد، و نیز تندیس خود را در آن شهر بر پا می‌کند:

«رخامین یکی سنگ برپای کرد
سر پیکر خویش را جای کرد
کف دست او باز کرده زهم
بر او بر نبشته یکی بیش و کم
که: این چهره کوش گردنکش است
که هنگام پیکار چون آتش است
...نهادند کوشان بدان شهر نام
بر آورده کوش جوینده نام»
(همان: ۶۶۵۷).

اعتماد به نفس و خلاقیت در نقشه کشیدن، نمود افراد خود شکوفاست:

کوش:

یکی از حیل‌های جنگی که در کوش‌نامه چند بار از آن یاد شده و به پیروزی انجامیده، فریب دشمن است. بدین صورت که بخشی از سپاه نهان از چشم دشمن، در محلی مستقر می‌گردند و بخشی دیگر با قرار قبلی از برابر دشمن می‌گریزند. دشمن به گمان آن که آنان به سبب ناتوانی راه فرار در پیش گرفته‌اند، به تعقیب آنان می‌پردازند؛ در حالی که هم فراریان و هم کمین‌کنندگان سپاه، ناگهان بر مهاجمان حمله می‌برند و آنان را تار و مار می‌سازند و... کوش پیل دندان نیز در جنگ با قراطوس در مغرب به همین نیرنگ دست می‌زند و قراطوس گمان می‌برد که تعداد سپاه کوش اندک است؛ در حالی که کوش:

«طلایه فرستادند و فرمود کوش
کز آن سر طلایه بینی، مکوش
چو آرند حمله، می‌اويز دیر
بمان تا شود بر تو دشمن دلیر
وز آن پس گریزان سوی لشکر آی
به آویزش اندر تو سستی نمای»
(همان: ۷۷۰۴).

آبتین:

پس از کشته شدن نیواسب به دست ایرانیان، شاه چین، خود برای کین خواهی از ایرانیان با سپاهی بیکران حرکت می‌کند. آبتین فرمانده و سالار ایرانیان پس از پیروزی روز پیش که با کشته شدن نیواسب نصیب ایرانیان شده بود، ده تن را به دیده‌بانی بر درختان بلند می‌نشانند:

«وز آن سوی رود از پس کارزار
فرستاده بود آبتین ده سوار
نشانده همه بر درخت بلند
که ناگه ز دشمن نیاید گزند
همانا که خود شاه چین آمده‌ست
کجا چین و ماچین به کین آمده‌ست...»
(همان: ۱۲۷۶).

فرو غلطاندن سنگ‌های کلان از سر کوه به سوی دشمن، دیگر نیرنگ و نقشه آبتین است که به عنوان شگردی که خاص خودشکوفایان و افراد با کارکرد کامل است، از آن یاد می‌شود. وقتی که آبتین دید سپاه تاب مقاومت در برابر سپاه عظیم چینیان را ندارد، فرمود تا ایرانیان بار و بنه و تجهیزات خود را به سر کوه ببرند، تا روز بعد چینیان به گمان این که ایرانیان به کوهسار گریخته‌اند، به تعقیب آنان پردازند و آن گاه ایرانیان سنگ‌های کلان را از کوهسار به سوی سپاه چین فروغلطانند. این طرح ابتکاری آبتین با موفقیت کامل به انجام می‌رسد:

«بفرمود تا رختشان هر چه بود
همه بر سر کوه بردند زود
بر آن کوه سی پاره سنگ کلان
به دندان‌ه برداشتند آن یلان»
(همان: ۱۹۵۹).

نیاز به عشق و تعلق سومین طبقه هرم مزلو و عدم وجود آن در کوش پدر

هنگامی که کوش پدر، صورت پسر خود کوش پیل دندان را می‌بیند، نخست سر همسر خود را که چنین فرزندی زاده است، از تن جدا می‌کند؛ سپس پنهانی کودک را در بیشه چین رها می‌سازد:

«سر سال از او کودک آمد پدید
که چون او جهان آفرین نافرید

دو دندان خوک و دو گوش آن پیل
سر و موی سرخ و دو دیده چو نیل
... نهانی پس آن بچه را برگرفت
سوی بیشه چین ره اندر گرفت
بیانداخت او را و خود گشت باز
ز مردم نهان مانند یک چند راز
(همان: ۹۶۸).

نیاز به عشق و تعلق سومین طبقه هرم مزلو و وجود آن در آبتین

پس از دور انداختن و رها کردن کوش پیل دندان به وسیله پدر، آبتین او را در کمال عشق و محبت پرورش می‌دهد و او را تحت تعلیم خود در می‌آورد:

«ز بس لابه کاو کرد، دادش بدوی
زنش سوی پروردن آورد روی
گهی کوش و گه پیل دندانش خواند
که هر دو همی جز به پیشش نماند
به فرهنگ دادش چو شد هفت سال
بر آورد کودک همه شاخ و یال»
(همان: ۹۹۴).

نیاز به امنیت و نظم و پایداری دومین طبقه از هرم مزلو در وجود کوش:

هنگامی که کوش در بخشی از داستان در بیشه‌ای اسیر می‌شود، می‌اندیشد با خود که اگر من در این بیشه هلاک شوم گزندگی به پیر نخواهد رسید؛ چون پیر همواره در آن بیشه بوده است و راه و چاه را می‌داند. از این رو برمی‌گردد و پیر را می‌خواند و از او یاری می‌جوید:

«اگر من در این بیشه گردم هلاک
چنین مرد را از هلاکم چه باک
از ایدر گذشتن مرا روی نیست
که در بیشه بیش از تگاپوی نیست»
(همان: ۹۷۸۱).

نتیجه‌گیری

یافته‌های اساسی پژوهش نشان می‌دهند که شخصیت‌های بارز در حماسه‌های «گرشاسب‌نامه»، «بهمن‌نامه»، «کوش‌نامه» و «فرامرزن‌نامه» در بیشتر موارد با الگوهای «خودشکوفایی» آبراهام مزلو و «کارکرد کامل» کارل راجرز مطابقت دارند. شخصیت اصلی حماسه‌ها در مقایسه با دیگر شخصیت‌های داستان‌های حماسی بیشتر استقلال خود را حفظ می‌کنند. هر چند گاه در این حماسه‌ها شخصیتی مانند: کوش، پدر کوش پیل دندان پیدا می‌شود که با الگوی راجرز و مزلو سنخیتی ندارد و تعقیب رفتار ما را به این رهنمون می‌شود که به طور یقین او را بی‌بهره از برخی پله‌های هرم مزلو می‌بینیم. شخصیت‌های اصلی داستان‌های حماسی بررسی شده، معمولاً دارای اعتماد به نفس بالا و گستردگی دید هستند. آن‌ها معمولاً خلاف جهت جریان آب شنا می‌کنند و این از ویژگی‌های انسان‌های خودشکوفا در هرم مزلوست.

گرشاسب، بهممن و فرامرز که قهرمانان اصلی داستان‌های حماسی بررسی شده هستند، دارای خصلت‌هایی در ورای خصال افراد عادی هستند و بدون شک برای شخصیت قهرمانان حماسی طبیعی است. آنان افرادی با ویژگی‌های گشودگی خاطر و پذیرا بودن نسبت به همه تجارب، گرایش به زندگی کامل در هر لحظه از هستی، اعتماد کردن به احساسات خود درباره یک موقعیت و موضوع و عمل کردن بر اساس آن‌ها به جای هدایت شدن تنها به وسیله قضاوت‌های دیگران، یا هنجارهای اجتماعی یا حتی قضاوت‌های عقلانی خود فرد، احساس آزادی در تفکر و عمل، برخورداری از خلاقیت سطح بالایی هستند که همگی سبب شده‌است تا این شخصیت‌ها در بالاترین درجه شخصیتی راجرز و مزلو قرار بگیرند. آن‌ها به خاطر آزادی و خودمختاری خویش، کمتر تحت تأثیر فشارهای بیرونی قرار نمی‌گیرند.

اگر در مقام مقایسه، شخصیت‌های اصلی داستان‌های بررسی شده را مقابل هم قرار دهیم، «فرامرز» شاخصه‌های بیشتری از ملاک‌های افراد خودشکوفا را به خود اختصاص

می‌دهد و در تمام حوادثی که برایش پیش می‌آید و در لابه‌لای داستان‌هایی که در آن‌ها جزئیات زندگی این پهلوان آمده‌است، ویژگی مسأله‌مداری را در او می‌بینیم. به این معنا که زندگی «فرامرز» صرفاً وقف دیگران می‌شود و هفت‌خانی را متقبل می‌شود که برای پادشاه هند و رهایی او از مشکلات است و نه برای خود. در خدمت دیگران بودن و به خویش نپرداختن مصداق خودشکوفایی در مزلوست.

در یک دید کلی می‌توان چهار اثر حماسی بررسی شده را این‌گونه جمع‌بندی کرد که شخصیت‌های اصلی این داستان‌ها افرادی کمال یافته‌اند، با داشتن ویژگی‌هایی از افراد خود شکوفای مزلو چون: علاقه اجتماعی، تجربه‌های اوج پیروزی و کمال، مسأله‌مداری، صادق و رو راست بودن و... که در شمار افراد خود شکوفا در نظر گرفته می‌شوند. زیباترین جلوه پدیدآیی تجارب کمال طلبانه و رهایی از خویشتن و متعالی شدن و در اختیار انسان‌های دیگر بودن را باید در امتداد مسیر زندگی و حرکت آن‌ها به سوی آرمان‌ها و هدف‌های خاص خود نظیر در اختیار دیگر هم‌نوعان بودن جست.

منابع و مآخذ

۱. آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). **متون منظوم پهلوانی**. چاپ دوم. تهران: سمت.
۲. اسدی طوسی، علی نصر علی بن احمد. (۱۳۸۶). **گرشاسپ نامه**. به کوشش پرویز یغمایی. چاپ اول. تهران: پیک ایران.
۳. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۵۱). **داستان داستان‌ها**. چاپ اول. تهران: انجمن آثار ملی.
۴. اکبری مفاخر، صفدر. (۱۳۸۵). «روان گرشاسب». **نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی کرمان**. شماره ۲۰. صص: ۱-۲۷.
۵. ایرانشاه ابن ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). **بهمن نامه**. ویراسته رحیم عقیقی. چاپ اول. تهران: علمی و فرهنگی.
۶. _____ . (۱۳۷۷). **کوش نامه**. به کوشش جلال متینی. چاپ اول. تهران: علمی.
۷. براهنی، رضا. (۱۳۶۲). **قصه نویسی**. چاپ اول. تهران: سازمان انتشارات اشرفی.
۸. برونو، فرانک. (۱۳۷۰). **فرهنگ توصیفی روان‌شناسی**. ترجمه فرزانه طاهری و مهشید یاسایی. تهران: طرح نو.
۹. پارسا، حسن. (۱۳۸۸). **انگیزش و هیجان**. چاپ دهم. تهران: دانشگاه پیام نور.
۱۰. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). **طبع انتقادی شاهنامه فردوسی**. چاپ اول. نیویورک. نشر اورینت اسکرپت
۱۱. خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۴). «نقد و بررسی متن انتقادی فرامرنامه کوچک». **فصلنامه نقد کتاب میراث**. سال دوم. شماره ۵. بهار ۱۳۹۴. صص: ۵۸-۱۹.
۱۲. دقیقیان، شیرین دخت. (۱۳۷۱). **منشأ شخصیت در ادبیات داستانی**. چاپ اول. تهران: نویسنده.
۱۳. راجرز، کارل. (۱۳۸۲). **مشاوره و روان‌درمانی مراجع محوری**. ترجمه سید عبدالله احمدی قلعه. تهران: فرا روان.
۱۴. راس، آلن. (۱۳۷۳). **روان‌شناسی شخصیت**. ترجمه سیاوش جمال‌فر. چاپ اول. تهران: بعثت.

۱۵. رزمجو، حسین. (۱۳۸۱). **قلمرو ادبیات حماسی ایران**. جلد ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۶. سرمدی، مجید. (۱۳۸۲). **فرامرزنانه**. چاپ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۷. شفیع‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). **صورخیال در شعر فارسی**. چاپ نهم. تهران: آگه.
۱۸. _____ . و شولتز، سیدنی ال. (۱۳۷۷). **نظریه‌های شخصیت**. ترجمه یحیی سید محمدی. چاپ اول. تهران: فراروان.
۱۹. شولتز، دوآن. (۱۳۶۹). **روان‌شناسی کمال**. ترجمه گیتی خوشدل. چاپ پنجم. تهران: نشر نو.
۲۰. _____ . (۱۳۸۳). **نظریه‌های شخصیت**. ترجمه: یوسف کریمی و همکاران. چاپ چهارم. تهران: نشر ارسباران.
۲۱. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۴). **حماسه‌سرایی در ایران**. چاپ هفتم. تهران: امیرکبیر.
۲۲. عبداللهیان، حمید. (۱۳۸۰). «شیوه‌های شخصیت‌پردازی». **مجله ادبیات داستانی**. شماره ۵۴. صص: ۶۲-۷۰.
۲۳. کریمی، یوسف. (۱۳۷۸). **روان‌شناسی شخصیت**. چاپ پنجم. تهران: نشر ویرایش.
۲۴. مزلو، آبراهام اچ. (۱۳۷۲). **انگیزش و شخصیت**. ترجمه احمد رضوانی. چاپ سوم. تهران: آستان قدس رضوی.
۲۵. میرصادقی، جمال. (۱۳۸۵). **عناصر داستان**. چاپ پنجم. تهران: سخن.
۲۶. هربرت، آل پتری. (۱۳۸۲). «آبراهام مزلو و خودشکوفایی». ترجمه جمشید مطهری. **نشریه ادیان و عرفان**. شماره ۶۹. صص: ۱۰۰-۹۴.
۲۷. یونسی، ابراهیم. (۱۳۸۳). **هنر داستان‌نویسی**. چاپ اول. تهران: نگاه.

References

- Abdollahian, H. (1380). Methods of Characterization. *Journal of Literary Fiction*. Issue 54. pp: 62-70-
- Aidenloo, S. (1388). *Pahlavani Poetry Books*. 2nd Edition, Tehran: Samt.
- Akbari Mafakher, S. (1385). "Ravan Garshab". *Journal of the Faculty of Literature and Humanities in Kerman*. Issue 20. pp:1-27.
- Al Petry, H. (1382). "Abraham Maslow and Self-Actualization". Translated by Jamshid Motahhari. *Journal of Religions & Mysticism*. Issue 69. pp: 94-100.

- Asadi Tousi, A. (1386). *Garshasb Nameh*. By the Attempt of Parviz Yaghmaii. 1st Edition. Tehran: Peik Iran.
- Baraheni, R. (1362). *Story Writing*. 1st Edition. Tehran: The Organization of Ashrafi Press.
- Bruno, F. (1370). *Dictionary of Key Words in Psychology*. Translated by Farzaneh Taheri & Mahshid Yasaii. Tehran: Tarh-e Now.
- Daghighian, Sh. (1371). *The Foundation of Character in Literary Fiction*. 1st Edition. Tehran: Nevisandeh.
- Iranshah ibn Abel-Khayr. (1370). *Bahman Nameh*. Revised by Rahim 'Afifi. 1st Edition. Tehran: 'Elmi & Farhangi.
- Iranshah ibn Abel-Khayr. (1377). *Kush Nameh*. By the Attempt of Jalal Matini. 1st Edition. Tehran: 'Elmi.
- Islami Nadoushan, M. A. (1351). *The Story of Stories*. 1st Edition. Tehran: Society of National Works.
- Karimi, Y. (1378). *Psychology of Personality*. 5th Edition. Tehran: Nashr-e Virayesh.
- Khaleghi Motlagh, J. (1386). *A Critical Edition of Shahnameh Ferdowsi*. 1st Edition. New York. Orient Script Press.
- Khatibi, A. (1394). A Critical Study of Faramarz Nameh-ye Koochak. *Heritage Quarterly Book Review*. Vol. 2. Issue 5. Spring 1394. pp: 19-58.
- Mirsadeghi, J. (1385). *Elements of the Story*. 5th Edition. Tehran: Sokhan.
- Mslow, A. H. (1372). *Motivation and Personality*. Translated by Ahmad Rezvani. 3rd Edition. Tehran: Astan-e Qods Razavi.
- Parsa, H. (1388). *Motivation & Excitement*. 10th Edition. Tehran: Payam Noor University.
- Razmjoo, H. (1381). *The Realm of Epic Literature in Iran*. Vol. 1. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Rogers, C. (1382). *Counselling and Psychotherapy: Newer Concepts in Practice*. Translated by Seyed Abdollah Ahmadi Ghal'e. Tehran: Fara Ravan.
- Ross, A. (1373). *Psychology of Personality*. Translated by Siavash Jamalfar. 1st Edition. Tehran: Be'that.
- Safa, Z. (1384). *Epic Poetry in Iran*. 7th Edition. Tehran: Amir Kabir.
- Sarmadi, M. (1382). *Faramarz Nameh*. 1st Edition. Tehran: Society for the National Heritage of Iran.
- Schultz, D. & Schultz S. E. (1377). *Theories of Personality*. Translated by Yahya Seyed Mohammadi. 1st Edition. Tehran: Fararavan.
- Schultz, D. & Schultz S. E. (1383). *Theories of Personality*. Translated by Yousef Karimi et. al. 4th Edition. Tehran: Arasbaran Press.
- Schultz, D. P. (1369). *Growth Psychology*. Translated by Giti Khoshdel. 5th Edition. Tehran: Nashr-e Now.
- Shafi'i Kadkani, M. R. (1383). *Figures of Speech in Persian Poetry*. 9th Edition. Tehran: Agah.
- Younesi, A. (1383). *The Art of Story Writing*. 1st Edition. Tehran: Negah.